**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**کتاب نکاح**

**جلسه59 – 16/ 12/ 1396 آیه 229 سوره بقره /آیات عدّه در قرآن /کتاب العدد**

خلاصه :

استاد گرامی در جلسه قبل به تفاوت حسن و احسان پرداختند و آیات قبل و بعد را در ابهام‌زدایی از آیه 229 بی‌تأثیر دانستند و قدر متیقن از آیه مورد بحث را بیان کردند. ایشان در این جلسه با ذکر تفاوت فـعل مجهول و مطاوعه، معنای معروف را بیان می‌کنند و در ادامه به بررسی آیه شریفه 230 سوره بقره و عدم دلالت آن بر دخول محلل می‌پردازند.

خواستم از آیه ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ﴾[[1]](#footnote-1) بگذرم اما بعضی از رفقا سؤالی کردند و به همین علت توضیحی در مورد معانی مختلف معروف می‌دهم شاید بعضی بخش‌های بحث روشن‌تر شود. اصل کلمه معروف به معنی شناخته شده و اسم مفعول است. باید برای این اسم مفعول فاعلی لحاظ کرد.

**تفاوت فعل مجهول و مطاوعه**

قبل از آن باید بگویم که دو عنوان مطاوعه و مجهول داریم، یعنی گاهی فعلی را که مفعول می‌گیرد به باب دیگری می‌بریم و معنای مطاوعه پیدا می‌کند و گاهی مجهول می‌شود. در فعل مجهول فاعل آن ملحوظ است اما در مطاوعه دیگر آن فاعل ملاحظه نمی‌شود و نفس حالتی که مفعول به خودش می‌گیرد لحاظ می‌شود و در نتیجه آن‌چه در اصل مفعول است فاعل می‌شود. آیه قرآن می‌فرماید: ﴿أَ فَمَنْ یَهْدی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلاَّ أَنْ یُهْدی﴾‏[[2]](#footnote-2) یهدّی که همان یهتدی است مطاوعه هَدی است. هَدی یعنی هدایت کرد و اهتدی یعنی هدایت شد. هُدی یعنی هدایت کرده شد یعنی یک هادی ملحوظ است اما مشخص نیست که هادی کیست. اهتدی ممکن است هادی داشته باشد و ممکن است نداشته باشد. آیه شریفه می‌فرماید کسی که هدایت می‌کند به پیروی کردن نزدیک است یا کسی که هدایت نمی‌شود مگر هدایت کرده شود یعنی اهتدای او حتماً باید به وسیله هادی باشد.

در صرف ساده ضُرب را «زده شد» ترجمه کرده است. این ترجمه دقیق نیست چون فاعل محذوف در آن ملاحظه نمی‌شود. ضرب به معنای زده شد و کتک خورد نیست. نمی‌دانم باید در فارسی ضُرب را چگونه ترجمه کنیم که مفهوم ضارب را برساند. شاید به همین سبب در فارسی کهن به جای به کار بردن فعل مجهول از صیغه خاصی استفاده می‌کرده‌اند، مثلاً قیل للقمان را می‌گفتند: «لقمان را گفتند» نه

«به لقمان گفته شد». تفسیر ابو الفتوح رازی را ببینید. اگر جمله حضرت امیر صلوات الله علیه را در مرثیه حضرت زهرا سلام الله علیها که فرمودند: قَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِیعَةُ وَ أُخِذَتِ‏ الرَّهِینَةُ وَ أُخْلِسَتِ الزَّهْرَاءُ[[3]](#footnote-3) این طور ترجمه کنیم: «ای پیغمبر دخترت را که به دستم سپرده بودی از دستم ربودند»، خیلی قشنگ‌تر از «ربوده شد» است.

**معنای معروف**

اصل کلمه معروف به معنی شناخته شده است که فاعلش یعنی عارف در آن ملاحظه می‌شود و با این توضیح معروف یعنی چیزی که آن را می‌شناسند. این معروف با توجه به تناسبات حکم و موضوع و مطلبی که از معجم مقاییس اللغه نقل کردم، لازمه‌ای دارد. چیزی را که انسان می‌شناسد و به آن توجه دارد، دوستش دارد و خوب می‌داند و چنین بارهای مثبتی هم به آن اضافه می‌شود. ابتدا معروف یعنی چیزی که آن را می‌شناسند، بعد می‌شود چیزی که آن را به خوبی می‌شناسند و سپس فاعلش از لحاظ می‌افتد و می‌شود چیزی که خوب است. این سه معنا به تدریج برای کلمه معروف شکل می‌گیرد ولی خیلی وقت‌ها هر دو معنای اصلی و تبدیل شده موجود هستند یعنی هم می‌توانیم فاعل و عارف را لحاظ کنیم و هم نکنیم و حالت بینابینی هست. مثلاً کلمه مقتول را گاهی فقط به این اعتبار که شخص کشته شده است ملاحظه می‌کنیم و گاهی قاتل را هم در نظر می‌گیریم. گویا گاهی مقتول به جای مطاوعه به کار می‌رود و گاهی فاعل محذوفش در آن ملحوظ است.

شاید در عصرهای بعدی دیگر معروف معنای کاملاً مشخصی پیدا کرده و به معنای خوب باشد ولی شاهدی نداریم که در موقع نزول آیات قرآن، معروف فقط یک معنا داشته است. این‌جا جای اصالة عدم النقل نیست چون این‌جا قطعاً نقلی صورت گرفته است و معروف از معنای اصلی‌اش یعنی «شناخته شده» به معنای دوم یعنی «شناخته شده به خوبی» که تناسبات حکم و موضوع و قرائن مقامیّه در آن ادراج شده، نقل یافته است. این‌جا جای تمسّک به اصالة الثبات و اصالة عدم النقل نیست. معروف اسم مفعول است و اسم مفعول وضع نوعی دارد و به معنی چیزی است که آن را می‌شناسند. در معنای اصلی

آن فاعل ملحوظ است و فاعل و عارف آن می‌تواند شرع، عقل یا عرف باشد. این‌که معروف به معنی حسن شود و رابطه بین اسم مفعول و فاعل مجهول بالکل مدنظر نباشد، معنای ثانویه است. بنابراین این‌جا جای اصالة عدم النقل نیست. این‌که ما الآن در معروف هیچ عارفی را ملاحظه نمی‌کنیم دلیل بر این نیست که در زمان صدور آیات به این شکل بوده باشد. ما نمی‌دانیم چه زمانی حلقه اتصال معروف با فاعل مجهولش قطع شده و کلمه معروف به معنای خوب و نیک قرار گرفته است.[[4]](#footnote-4)

تصورم این است که در عصر نزول آیات قرآن هر دو معنا بوده است و به همین دلیل گاهی مفسران در ده آیه پشت سر هم، معروف را در آیه اول می‌گویند ما یعرفه الشرع، در آیه بعدی می‌گویند ما یحسن و در آیه دیگر ما یعرف عند العقل و المروءة. البته شاید مثلاً در عاشروهنّ بالمعروف ظاهر آیه این است که خود آیه می‌خواهد تعیین تکلیف کند و عارف این معروف با توضیحی که قبلاً دادم نباید شرع باشد. خیلی وقت‌ها معانی مختلفی که آن‌جا وجود دارد به وسیله ویژگی‌هایی که در مورد آن وجود دارد تعیّنات خاصی پیدا می‌کند ولی این طور نیست که همه جا معنای متعیّنی برای واژه وجود داشته باشد. پیدا کردن حد فصل زمانی برای تطوّرات لغت و تعددات وضع تعیّنی خیلی سخت است.

**بررسی ادامه آیه 229**

در ادامه آیه به طلاق خلع اشاره شده است و بحث‌های فقهی و تفسیری دارد اما من فقط آیه را معنا می‌کنم و دیگر وارد بحث‌های ادبی نمی‌شوم.

﴿وَلَا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئًا﴾

کلمه آتیتموهنّ گاهی به معنای ایتاء خارجی است و گاهی به معنای ایتاء اعتباری. ظاهراً مراد از آتیتموهنّ این‌جا همان ایتاء اعتباری است. بحث سر این نیست که حتماً باید مهریه را به زن داده باشد، می‌فرماید این‌که شما مهریه را تملیک به زن کردید ولی می‌خواهید نپردازید هم داخل در این نهی است. بعضی تعبیرات در سوره نساء در همین فضا است.[[5]](#footnote-5)

﴿یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ کَرْهاً وَ لا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما آتَیْتُمُوهُنَّ إِلاَّ أَنْ یَأْتینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [[6]](#footnote-6)

﴿لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما آتَیْتُمُوهُنَّ﴾ نه این‌که خارجاً مهریه را داده‌اید، بلکه می‌فرماید مهریه را به شکلی با زور از او بگیرید ولو او به شما ببخشد. بعد می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَکانَ زَوْجٍ وَ آتَیْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئاً أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبیناً﴾[[7]](#footnote-7)

﴿آتیتم احداهنّ قنطاراً﴾ نه این‌که خارجاً دادید بلکه همین که مهریه تعیین می‌شود. نکته‌ای که این‌جا رویش تکیه دارد این است که ملک زن باید به او داده شود و نباید حتی ملک کلی‌ای که در ذمه شما قرار گرفته و خارجاً هنوز متعیّن نشده است را بگیرید و ایتاء خارجی همه را می‌گیرد. این بحث خارجی قضیه است.[[8]](#footnote-8)

**آیه 230**

می‌خواهیم وارد آیه بعدی شویم: ﴿فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ﴾[[9]](#footnote-9)

ما قبلاً این طور توضیح دادیم که می‌فرماید مرد دو بار حق طلاق رجعی دارد و بعد از دو بار مخیّر است بین امساک بمعروف أو تسریحٌ باحسان و تسریح باحسان طلاق سوم است. فاء در فان طلّقها تعقیب ذکری و از قسمی است که حکم صورتی که شخص به یکی از دو شقّ واجب تخییری اخذ کند را بیان می‌کند. فان طلّقها یعنی اگر طلاق ثالثه داد، فلا تحلّ له آن زن برای مرد من بعد حتی تنکح زوجاً غیره. بحثی این‌جا هست که شاید مسلم یا کالمسلم باشد که در محلّل دخول شرط است. در روایات تعبیر حتی تذوق عسیلته و یذوق عسیلتها آمده است. عسیله مصغّر عسلة است و عسلة یعنی قطعة من العسل و کنایه از شیرینی مباشرت است. می‌فرمایند مرد و زن باید شیرینی مباشرت را چشیده باشند. به هر حال دخول معتبر است یا دخول کامل یا به مقداری که غسل واجب است. آیا از این آیه این مطلب استفاده می‌شود یا نه؟

**بررسی دلالت آیه بر دخول محلل**

بعضی گفته‌اند کلمه نکح مشترک لفظی بین عقد و وطی است. مقدمه دوم این است که در جایی که مشترک لفظی هست استعمال لفظ در اکثر از معنا نه تنها ممکن است بلکه ظاهر کلام استعمال لفظ در اکثر از معنا است. از کلام شیخ طوسی در مواضع متعدد تبیان استفاده می‌شود که ایشان می‌فرماید این واژه دو معنا دارد و باید به هر دو حمل شود. نمی‌خواهم بگویم حتماً از باب استعمال لفظ در اکثر از معنا می‌دانسته‌اند یا از باب عموم مجاز یعنی در جامعه استعمال می‌کنند، در هر حال می‌فرماید اگر واژه‌ای دو معنا داشت، باید جوری این واژه را معنا کنیم که هر دو معنا را در بر بگیرد. این‌جا هم گفته‌اند معنای ﴿حتی تنکح زوجاً غیره﴾ این است که هم عقد انجام شود و هم دخول چون نکاح هر دو

را شامل می‌شود.

به نظر می‌رسد که این مطلب ناتمام است. اولاً اصل این‌که نکاح به معنای وطی آمده باشد جداً محل اشکال است. هیچ شاهد روشنی برای این‌که در قرآن نکاح در مورد وطی آمده باشد نداریم. تصور من این است که لغةً هم نکاح به معنای وطی نیست. گاهی مجازاً نکاح به معنای وطی به کار می‌رود به دلیل اطلاق لفظ سبب بر مسبب. ثانیاً در این آیه قطعاً نکاح به معنای وطی نیست. در ﴿حتی تنکح زوجاً غیره﴾ فاعل تنکح زن و مفعول آن زوج است. فاعل مجامعت مرد است و برای زن نمی‌گویند جامَعَت. در وطی نوعی سلطه از طرف واطی نسبت به موطوء خوابیده است. هیچ وقت نمی‌گویند وطأت المرأة زوجها. گاهی تجوزاً به معنای این‌که پدر ما را درآوردی به کار می‌برند که آن حرفی دیگر است ولی معنای حقیقی‌اش این نیست.

نکته سوم این است که اگر نکاح هم دو معنا داشته باشد بحث‌هایی که آن‌جا هست به درد این‌جا نمی‌خورد. معنای مشترک لفظی یا مشترک معنوی - هر چه بخواهید بگیرید - این نیست که این‌جا جمع بین این دو شود. فرض کنید می‌گویم زید این سنگ را بلند می‌کند و دو زید داریم، زید بن عمرو و زید بن بکر. ممکن است بگویید اصل این است که هم زید بن بکر به تنهایی این سنگ را بلند می‌کند و هم زید بن عمرو به تنهایی این را بلند می‌کند. اما نمی‌توان گفت «زید بلند می‌کند» یعنی دو تایی دست به دست هم می‌دهند و این سنگ را بلند می‌کنند. معنای مشترک لفظی این نیست، حتی اگر فرض کنید استعمال لفظ در اکثر از معنا هم باشد. البته گاهی مثل این است که دو جمله گفته و جمع بین این دو است مثلاً می‌گوییم جئنی بعینٍ یعنی یک چشمه برای من بکن یا پول به من بده، این عیب ندارد چون گویا دو امر کرده است ولی اگر این طور تعبیر کرد من جاء بالعین فله دینارٌ، معنای استعمال لفظ در اکثر از معنا این است که کسی که چشمه را ایجاد کرد آن پول را می گیرد و کسی که آن ذهب را پیدا کرد و آورد هم پول را می‌گیرد. اگر امر شده باشد معنای امر به دو شیء این است که باید هر دو تحقق پیدا کند ولی این‌جا که امر نیست. می‌فرماید تا وقتی که نکاح نکرده باشید حلال نیست. اگر استعمال لفظ در اکثر از معنا باشد معنایش این است که هر یک از این‌ها که تحقق پیدا کرد کفایت کند.

فرض کنید که کلمه سبت هم به معنای شنبه و هم به معنای یکشنبه باشد. اگر گفتم شما تا یوم السبت حق ندارید این‌جا بیایید به منزله این است که دو جمله گفته‌ام، یکی این‌که تا روز شنبه حق ندارید بیایید و دیگر این‌که تا روز یکشنبه حق ندارید بیایید. مفهوم هر یک از این دو جمله با منطوق دیگری تعارض دارد. این‌جا از این سنخ است. جمله معروفی هم در مورد نماز هست که می‌فرمایند باید نماز خود را تمام بخوانید حتی توارت الجدران. اگر روایت دیگر فرموده باشد باید نمازتان را تمام بخوانید

حتی خفی الاذان، مفهوم این دو جمله با هم تعارض دارند. باید دید که این‌جا احد الامرین را کافی می‌دانیم یا مجموع الامرین و بحث ساده روانی نیست. به هر حال پیاده کردن بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا در این‌جا برای نتیجه‌گیری معنای روشنی ندارد.

**روایات درباره محلل**

اگر روایات را ملاحظه فرمایید، از لحن روایات مانند یذوق عسیلتها و تذوق عسیلته کاملاً پیداست که شرطی زائد بر ینکح زوجاً غیره است. در روایت سماعة بن مهران بعد از این‌که توضیح می‌دهند محلّل کجا هست می‌فرمایند: فهی التی لا تحل لزوجها حتی تنکح زوجا غیره و تذوق عسیلته و یذوق عسیلتها.[[10]](#footnote-10) در روایت ابی بصیر این طور است: فهی التی لا تحل لزوجها حتی تنکح زوجا غیره و یذوق عسیلتها.[[11]](#footnote-11) به خصوص این یکی و یذوق عسیلتها است و قبلش تنکح است. واو در و یذوق عسیلتها که واو تفسیر نمی‌تواند باشد و فاعل یذوق مرد است. همین جور روایات مشابه دیگری هست که می‌فرمایند شرطش این است که زن ازدواج کند و مرد دخول کند. پیداست که شرط زائدی بر اصل ازدواج است. بنابراین از این آیه شریفه استفاده نمی‌شود که باید دخول هم انجام شود.

سنت این مطلب را اثبات کرده است که نفس ازدواج کافی نیست بلکه ازدواج باید به نحوی باشد که مقداری شوهر سابق را ادب کند که تو قدر ندانستی و شخصی دیگر به جای تو لذت می‌برد. فکر می‌کنم تعبیر یذوق عسیلتها و تذوق عسیلته اشاره به کیفری است که به او می‌دهد که از همان نعمت الهی که تو می‌توانستی بهره‌مند شوی دیگری دارد بهره می‌برد. این تعبیر اشاره به مجازات روانی محلل بر زوجه اول است تا مقداری حواسش را جمع کند. اصلاً خود قرار دادن محلّل کیفر است برای کسی که چند بار زنش را طلاق می‌دهد. شاعر می‌گوید: «دو دوست قدر شناسند عهد صحبت را/ که مدتی ببریدند و باز پیوستند».

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

محققین گرامی می‌توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال‌های ذیل پیگیری نمایند.

(فقه) https://telegram.me/mjshobeiri

(اصول الفقه) https://telegram.me/mjshobeiri2

محققین گرامی؛ شما می­توانید انتقادات و پیشنهادهای خود نسبت به دروس روزانه را با شماره 09123519358 در میان بگذارید.

1. سوره بقره، آيه 229. ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره یونس، آيه 35. ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدي لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاَّ أَنْ يُهْدى‏ فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ [↑](#footnote-ref-2)
3. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص458. أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَحِمَهُ اللَّهُ رَفَعَهُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهُرْمُزَانِيُ‏ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع قَالَ: لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ ع دَفَنَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سِرّاً وَ عَفَا عَلَى مَوْضِعِ قَبْرِهَا ثُمَّ قَامَ فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ‏ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ عَنِ ابْنَتِكَ وَ زَائِرَتِكَ وَ الْبَائِتَةِ فِي الثَّرَى بِبُقْعَتِكَ وَ الْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ عَفَا عَنْ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ تَجَلُّدِي إِلَّا أَنَّ لِي فِي التَّأَسِّي بِسُنَّتِكَ فِي فُرْقَتِكَ مَوْضِعَ تَعَزٍّ فَلَقَدْ وَسَّدْتُكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ وَ فَاضَتْ نَفْسُكَ بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي بَلَى وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لِي أَنْعَمُ الْقَبُولِ- إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ‏ قَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ وَ أُخِذَتِ‏ الرَّهِينَةُ وَ أُخْلِسَتِ الزَّهْرَاءُ فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ الْغَبْرَاءَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَ أَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ وَ هَمٌّ لَا يَبْرَحُ مِنْ قَلْبِي أَوْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا مُقِيمٌ كَمَدٌ مُقَيِّحٌ وَ هَمٌّ مُهَيِّجٌ‏ سَرْعَانَ مَا فَرَّقَ بَيْنَنَا وَ إِلَى اللَّهِ أَشْكُو وَ سَتُنْبِئُكَ ابْنَتُكَ بِتَظَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَحْفِهَا السُّؤَالَ‏ وَ اسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَى بَثِّهِ سَبِيلًا وَ سَتَقُولُ وَ يَحْكُمُ اللَّهُ‏ وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ سَلَامَ مُوَدِّعٍ لَا قَالٍ وَ لَا سَئِمٍ فَإِنْ أَنْصَرِفْ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ وَ إِنْ أُقِمْ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ وَاهَ وَاهاً وَ الصَّبْرُ أَيْمَنُ وَ أَجْمَلُ وَ لَوْ لَا غَلَبَةُ الْمُسْتَوْلِينَ لَجَعَلْتُ الْمُقَامَ وَ اللَّبْثَ لِزَاماً مَعْكُوفاً وَ لَأَعْوَلْتُ إِعْوَالَ الثَّكْلَى عَلَى جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ فَبِعَيْنِ اللَّهِ تُدْفَنُ ابْنَتُكَ سِرّاً وَ تُهْضَمُ حَقَّهَا وَ تُمْنَعُ إِرْثَهَا وَ لَمْ يَتَبَاعَدِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلَقْ مِنْكَ الذِّكْرُ وَ إِلَى اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ فِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْسَنُ الْعَزَاءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ الرِّضْوَانُ. [↑](#footnote-ref-3)
4. پاسخ سؤال: معروف مشترک لفظی که نیست و پیداست که اسم مفعول و صیغه مشخصی است یعنی وضعش ارتجالی نیست و وضعش به نقل است. معلوم نیست زمان این نقل و زمان محجوریت معناهای قبلی و بیشتر از همه محجوریت معنای اول کی بوده است. [↑](#footnote-ref-4)
5. پاسخ سؤال: اخذش هم اخذ اعتباری است به این معنا که میخواهد ندهد. [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره نساء، آيه 19. ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ كَرْهاً وَ لا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما آتَيْتُمُوهُنَّ إِلاَّ أَنْ يَأْتينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسى‏ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فيهِ خَيْراً كَثيراً﴾ [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره نساء، آيه 20. ﴿وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَكانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبيناً﴾ [↑](#footnote-ref-7)
8. پاسخ سؤال: نه این طور نبوده که حتماً بدهند. آنجا گاهی میدادند و گاهی نمیدادند. [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره بقره، آيه 230. ﴿فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَها فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يَتَراجَعا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقيما حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُها لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [↑](#footnote-ref-9)
10. جامع احادیث الشیعة، سید حسین بروجردی، ج27، ص166. باب 37، ح 19، ر 40344: تفسير العياشي ١١٦ ج ١ - عن سماعة بن مهران قال سألته عن المرأة التي لا تحل لزوجها حتى تنكح زوجا غيره قال هي التي تطلق ثم تراجع ثم تطلق ثم تراجع ثم تطلق الثالثة فهي التي لا تحل لزوجها حتى تنكح زوجا غيره وتذوق عسيلته ويذوق عسيلتها وهو قول الله " الطلاق مرتان فامساك بمعروف أو تسريح باحسان " التسريح بالاحسان التطليقة الثالثة. [↑](#footnote-ref-10)
11. جامع احادیث الشیعة، سید حسین بروجردی، ج27، ص165. باب 37، ح 16، ر 40341: كا ٧٦ ج ٦ - محمد بن جعفر الرزاز عن أيوب بن نوح، وأبو على الأشعري عن محمد بن عبد الجبار ومحمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان وحميد بن زياد يب ٣٣ ج ٨ - صا ٢٧٤ ج ٣ - محمد بن يعقوب عن حميد بن زياد عن ابن سماعة (كلهم - كا) عن صفوان عن ابن مسكان عن أبي بصير قال قلت لأبى عبد الله عليه السلام المرأة التي لا تحل لزوجها حتى تنكح زوجا غيره قال هي التي تطلق، ثم تراجع ثم تطلق ثم تراجع ثم تطلق الثالثة فهي التي لا تحل لزوجها حتى تنكح زوجا غيره (و - كا - يب) يذوق عسيلتها. [↑](#footnote-ref-11)